أعوذ باللَه من الشیطان الرّجیم‌

 بسم اللَه الرِّحمن الرَّحیم‌

 سوال: قضیه تعدّد زوجات، فرهنگ صحیحی است كه در هر جامعه‌ای باید اجرا بشود یا نه، مخصوص یك گروه خاص یا طیف و قوم خاصّی است؟ می‌خواهم بدانم این قضیه مثلا فقط در عرب‌ها یك رسمی هست و مشكل ندارد و در فرهنگ‌های دیگر دنیا، این را بد می‌دانند یا نه؟

 جواب: قضیه تعدّد زوجات یك مسئله اعتباری قراردادی نیست! یك قضیه تكوینی مثل ناهار خوردن است! ناهار خوردن چیست؟ شام خوردن چیست؟ شما روزی چند وعده غذا می‌خورید؟

 سوال: سه وعده.

 جواب: چرا؟ چرا دو وعده نمی‌خورید؟ الآن خیلی‌ها هستند دو وعده می‌خورند. مگر نه؟ خودِ شما برای دیگران كه رژیم می‌دهید دو وعده غذا می‌دهید. چرا خود شما نمی‌خورید؟ كه گفته باید سه وعده خورد؟ چرا روزی یك وعده نمی‌خورید؟ تعدّد زوجات هم همین است! یكی دو وعده غذا كافی‌اش است، یكی سه وعده كافی‌اش است.

 سوال: فرهنگش چیست؟

 جواب: فرهنگ همین است كه شما دارید می‌خورید! یعنی همین كه شما دارید می‌خورید بر اساس چه فرهنگی است؟ نیازتان است دیگر! خب این هم همین است. شما این را در قالب یك فرهنگ می‌برید بالا و می‌چرخانیدش و جزو فلك الأفلاك و ..!!

 همین كه در زندگی‌تان هست، همین را شما ببینید! بنده روزی سه وعده می‌خوردم، یك مدّتی بود با یك وعده هم كارم می‌گذشت، زندگی‌ام می‌گذشت، مشق‌هایم را هم می‌نوشتم، صحبتم را هم می‌كردم، با یك وعده. بعد دیدم نه، یك وعده كم است، دو وعده‌اش كردم. لذا من الآن اغلب دو وعده غذا می‌خورم. یعنی صبحانه را خیلی نمی‌خورم، ناهار را نزدیك ساعت یازده می‌خورم و بعد هم بعد از ظهر چیزی می‌خورم. گاهی هم شب‌ها به یك مناسبتی مجلسی می‌شود، دیشب این‌طور بود. من اغلب شب‌ها كه در قم هستم شامم سالاد است. یا یك لیوان شیر، یا یك دانه سیب! این است. خودم برای خودم تصمیم می‌گیرم. می‌بینم حالم چطور است؟ یك وقت حالم این است كه شب شام بخورم، می‌بینم امشب باید بخورم، احساس ضعف می‌كنم، احساس ضعف می‌كنم. دیگر نمی‌روم یك سیب بخورم. یك شب می‌بینم نه، اصلا هیچ چیزی نباید بخورم. هرچه زنمان می‌گوید، می‌گویم نه، غذای ظهر سنگینم كرده است، نمی‌خورم و بدون غذا می‌خوابم و بسیار هم راحت! معده من وقتی غذا

 نمی‌گیرد برای چه باید بروم یك بشقاب پلو در آن خالی كنم؟ چرا؟! حالا شما بگویید این چه فرهنگی است!؟ فرهنگ یعنی همین نیاز.

 سوال: خب این غذایی كه شما الآن می‌خورید هیچ موقع نمی‌آید تداخل كند با غذای بعدی كه می‌خواهید بخورید!

 جواب: چرا! می‌كند! چرا می‌كند.

 سوال: امّا در تعدّد زوجات این هست، مثلا آن اوّلی اجازه نمی‌دهد زن دوم بگیرید.

 جواب: ببینید صحبت فرهنگ نیست، صحبت یك واقعیت است. این هست كه اجازه نمی‌دهد، چرا نمی‌دهد؟ چون یك تصوّری دارد، یك حالتی دارد، یك خواستی دارد، یك توقّعی دارد. یك توقّعی از زندگی دارد، می‌بیند آن توقّعش از زندگی به‌هم می‌خورد، بالانسش به‌هم می‌خورد، به‌هم می‌ریزد، درست شد؟ حالا اگر احساس كند بالانسش به‌هم نمی‌ریزد، شوهرش به همان مقدار كه قبلا او را دوست داشت، بلكه بیشتر هم دوست خواهد داشت، احساس كند زندگی‌اش بهتر می‌شود، اصلا خودش می‌رود برای شما یكی می‌آورد! خودش می‌رود می‌آورد!

 سوال: این خیالاتشان است، خیلی‌ها هستند همین قضیه را انجام می‌دهند و بعد هم پشیمان می‌شوند!

 جواب: همین. این مطلبی كه در خیال است یعنی همین‌طور هم هست. این كه در خیال است یعنی همین، یعنی خدا او را به این شكل درست كرده است. چیزی را كه خدا درست كرده كه شما نمی‌توانید عوضش كنید! می‌رفتید یك زنی را می‌گرفتید در خیالش این نباشد. حالا این زنی كه گرفتید، یك همچنین وضعیتی دارد، یك همچنین حالی دارد.

 من با خیلی‌ها برخورد كرده‌ام، خب افراد فرق می‌كنند، یكی شخصی بود، زنش وقتی كه شوهرش می‌خواست برود سفر، یا حتی در همین جا هم بود، مجبورش می‌كرد می‌گفت باید بروی در سفر چكار كنی كه به تو بد نگذرد، نمی‌دانم به خاطر من ... اصلا ... و اگر انجام نمی‌داد ناراحت می‌شد! می‌گفت: من كه می‌دانم تو عاشق من هستی، من كه این را می‌دانم، چرا من باید بگذارم كسی كه عاشق من است، فلان است، در یك جا در مضیقه قرار بگیرد و به خاطر من بخواهد نیازش را انجام ندهد! می‌گفت من كه می‌دانم تو عاشق من هستی چه چیزی از دست می‌دهم؟! جدّاً ... جدّا آن شخص می‌گفت اگر نگیرم ناراحت می‌شود و می‌گفت كه نه تو باید بگیری. خب اینها هم هستند، یعنی كم‌اند، من نمی‌گویم كه زیادند. این علاقه‌هایی كه ما داریم، این‌ها بله! بله در مقام حرف و فلان است و این‌

 چیزها بله!

 سوال: حضرت زهرا را خب می‌بینیم قصّه باز فرق می‌كند. آن قصّه‌اش كه وقتی امیرالمومنین می‌آید سرش را در دامن آن كنیز گذاشته ...

 جواب: بله، شاید این قضیه حضرت فرق می‌كرد. این نه از باب اینكه به اصطلاح خلاصه آن حالت احساس زنانگی و اینها بوده است. آن جنبه ارتباط و آن علاقه‌ای كه داشتند با حضرت علی، تصوّر حضرت این بود كه یعنی در مقام این علاقه، دو نمی‌تواند ببیند. یعنی از نظر وحدت، از نقطه نظر وحدت ... چون علی كلّ حال خود عشق غیرت می‌آورد، خودش دو نمی‌تواند ببیند. یعنی نه اینكه حضرت حالا آمده به او تمایل كرده است. خب این برای او مسلّم بود كه هرچه هست، وجودش، بود و نبودش همه حضرت زهراست. حضرت این احساس را داشتند. امّا خود جنبه ارتباط، این نتوانستن دو دیدن است.

 سوال: یعنی آن غیرت زنانگی است دیگر!

 جواب: نه نه! غیرت زنانگی فرق می‌كند.

 سوال: غیرت عشق است!!

 جواب: غیرت زنانگی با آن غیرتِ به قول ایشان عشق فرق می‌كند. زن نمی‌تواند مقابلی برای خودش ببیند ولو این‌كه شوهرش دوست نداشته باشد. می‌گوید اصلا كسی نباید در زندگی من بیاید. اصلا كسی در زندگی من نباید بیاید. اصلا نباید در این محدوده من وارد شود.

 یك دفعه یك بنده خدایی بود، قبلا با هم خوب بودند، بعد با هم اختلاف پیدا كردند و آمد و به ما گفت: نمی‌دانم احساس كرده‌ام كه شوهرم خلاصه به دنبال شخص دیگری است و فلان است و این حرفها و مگر من چه كم دارم و فلان و این چیزها. من توجّه كردم و دیدم كه یك رعایت‌هایی بایست بكند ولی نمی‌كند، در حالی كه خب شوهر هم دوستش داشت و او را می‌خواست. یك خرده با او صحبت كردم، گفتم تو ارتباطت چطور است؟

 گفت: نه ما مسئله نداریم، مشكل نداریم.

 گفتم: من به مشكل كار ندارم، تو در منزل چگونه هستی؟

 گفت: خب مطلبی نیست.

 گفتم: جواب ما درست را بده. در منزل، روزها، شب‌ها، شوهرت كه از بیرون می‌آید، چطوری هستی؟ گفتم شده تا حالا شوهرت از بیرون بیاید بلند شوی بروی جلوی در ماچش كنی بعد لباسش را

 بكنی آویزان كنی؟

 گفت: نه!

 گفتم: خب!

 گفتم: شده قبلا یك شربت درست كنی بگذاری در یخچال، وقتی كه می‌آید از گرما ساعت دو بعد از ظهر دارد می‌آید برداری بروی به او بدهی؟

 گفت: نه!

 گفتم: بگو ببینم در منزل هر روز كه شوهرت می‌آید آیا لباست را عوض می‌كنی یا لباس دیروز را می‌پوشی؟

 گفت: من اصلا هر دو سه روزی یك دفعه عوض می‌كنم!

 گفتم: بسیار خب دست شما درد نكند!

 گفتم: خب وقتی كه در منزل هستی از نظر رسیدن به خودت و تیپت و فلان و این حرفها چگونه هستی؟

 گفت: نه، او حرفی نمی‌زند.

 گفتم: او نگوید تو چگونه هستی؟!

 بعد وقتی این‌ها را گفت، گفتم حق دارد بلند شود برود دنبال یكی دیگر! من هم جای او بودم می‌رفتم! من همین چیزها را دارم، منتها نمی‌روم، من در اشتغالات خودم سرگرم هستم.

 من یك دفعه با یك بنده خدایی حرفم شد. گفتم كه: شما زن‌ها خیال می‌كنید مردها توجه می‌كنید؟ مردها وقتی كه می‌روند این طرف و آن طرف همین‌طوری بدون دلیل است! البته بعضی‌ها مریضند! بعضی‌ها مریضند و اصلا دنبال این هستند كه سیب را گاز بزنند و بروند دنبال سیب دوم! كه مرحوم آقا می‌گفتند خیلی‌ها این‌طورند و اصلا مریضند. ولی خیلی‌ها این‌طور نیستند، شما مریضشان می‌كنید! شما مریضشان می‌كنید! مرد وقتی كه می‌خواهد بیاید در خانه، آن هم در جامعه امروزی كه نمی‌دانم فلان و كذا و كذا می‌خواهد چه كار كند؟ می‌خواهد بیاید در خانه تنوّع ببیند. پس جاذبه‌ها چیست؟! گفتم تو اگر یك اخلاق بد از شوهرت داشته باشی كم‌كم سرد نمی‌شوی؟! با او دلخوشی كنی، این‌طوری كند: حال ندارم، حوصله ندارم، بیرون این‌طور است، باهام حرف نزن، بگذار یك خرده چه كار كنم، حالا موقع حرف زدنت گرفته؟

 می‌گوید: بابا من صبح تا ظهر چشمم به این در بود كه تو بیایی، حالا تو هم كه آمدی خستگی‌ات‌

 را می‌آوری، جنازه‌ات را برای من می‌آوری. پس حق دارد!

 گفتم: تو حق داری؟ خب مرد هم حق دارد!

 كم‌كم كم‌كم كم‌كم خب سردی از كجا پیدا می‌شود؟ از همین جا پیدا می‌شود دیگر!

 گفتم: خب مرد هم حق دارد!

 گفتم: مرد هم حق دارد! وقتی می‌آید نگاه كند ببیند تو همان لباس دیروز را پوشیده‌ای! وقتی می‌آید نگاه كند ببیند كه تو همان وضعیت سابقت هستی، این كه بیرون هزار و یك رقم می‌بیند، با هزار و یك نوع تفكّر و تصوّر و تخیل دارد وارد می‌شود، وقتی كه ببیند محیط منزل یك محیطی نیست كه بتواند آن را پر كند، طبعاً آن تخیلات می‌آید جایش را می‌گیرد! تخیلات كه آمد جایش را گرفت بعد خودش می‌آید جایش را می‌گیرد! این‌ها همه چیزهایی است كه هست، هم مرد نسبت به زن و هم زن نسبت به مرد. الآن با این تلویزیون‌ها و چیزهایی كه خب زن‌ها هم همه جور می‌بینند، خب طبعاً باید مرد هم برایشان جاذب باشد، در اخلاق و رفتار و كردار و اینها، تا اینكه آن تخیلات و تصوّرات نیاید. از طرف مرد هم باید مسئله همین‌طور باشد.

 گفتم كه خب حالا برو از امروز رفتارت را عوض كن.

 من به او گفتم یك سؤال از تو می‌كنم: وقتی كه مهمان می‌آید خانه‌ات، با همین شكلی كه جلوی شوهرت هستی جلوی مهمان می‌آیی؟

 گفت: نه! وقتی میهمان می‌خواهد بیاید یك نیم ساعت زودتر می‌روم اول خودم را درست می‌كنم، لباس می‌پوشم.

 گفتم: شوهر تو به اندازه مهمان پیش تو ارزش ندارد؟ به اندازه یك مهمان! تو كه خودت را برای مهمان درست می‌كنی، آن وقت برای شوهرت درست نمی‌كنی؟ تو می‌روی برای مهمان لباست را عوض می‌كنی ... چرا؟!

 ببینید اینها چیزهایی است كه وقتی نگاه می‌كنید می‌فهمید عشق و علاقه عُمقی نیست! چون اگر عشق و علاقه عمقی باشد نگاه می‌كند ببیند شوهرش چه می‌خواهد؟ خواستش چیست؟ می‌گوید دوستت دارم، ولی آیا آن اهتمامی كه برای رفتن به بیرون و مجلس و پارتی و اینها از خودتان می‌گذارید: لباستان را عوض می‌كنید ... چقدر از این اهتمام را برای شوهرتان می‌گذارید؟! در صورتی كه اسلام همه‌اش اهتمام به شوهر است: شوهرت را مراعات كن، نمی‌دانم حسن التَبعُّل، جهادُ المرأة فلان ...

 در حالی كه اینها را اسلام گذاشته برای شوهر، شما همه اینها را را رها می‌كنید، خرتان كه از پل گذشت ...

 یك دفعه داشتیم با هم می‌رفتیم، یك قضیه جالبی بود. ایشان با آن آقای چیز آن طرف نشسته بودند، من این طرف نشسته بودم. بعد یك جا این‌ها پیاده شدند یك گاراژی وسط راه بودند رفتند آب پرتقال و بیسكویت خریدند آوردند. من گفتم زیادتر بخرید كه به افراد بدهیم. همین دور و بری‌ها كه چیز می‌كنند. رفتند بیسكویت و آب‌پرتقال خریدند، آوردند و درAlicante بودیم. در آن بین راه، اتوبوس نگه داشت. (همان القمته سابق در اسپانیا)

 من به پشت سرم نگاه كردم دیدم یك خانمی هست، یك دختر جوان است و یك دختر كوچك هم دارد. یك دختر سه چهار ساله. من برداشتم به او تعارف كردم و گفت: نه! ممنون، فلان و این حرفها. بعد با او شوخی كردم، گفتم: كه این كالری دارد!

 گفت: بله ...

 گفتم: شما نیاز به كالری ندارید؟

 بعد گفتش كه، یك جمله‌ای گفت، گفتش كه:I want to keep my shape for my husband یعنی من باید تیپم را برای شوهرم نگه دارم!

 گفتم: ببین این دستور اسلام است!

 I want to keep my shape for my husband

 باید تیپم را برای شوهرم نگه دارم! گفتم: كدام یك از ایرانی‌ها این كار را می‌كنند كه این شخص مسیحی الان دارد انجام می‌دهد؟ می‌گوید تازه وقتی كه الآن من ازدواج كردم، باید شوهرم را نگه دارم نگذارم این طرف و آن طرف برود، حالا كه ازدواج كردم ...

 ایرانی‌ها همین كه خرشان از پل گذشت، دیگر هر طوری بود و هر لباسی پوشیدی و هر كیفیت و تیپّی بودی و ... خب آن‌ها هم چكار می‌كنند؟ آقا چدن كه نیست! آهن هم كه نیست! روزی هم هزار و یكی دارد می‌بیند! و هزار و یك تقاضا هم دارد در جلویش قرار می‌گیرد! خب چیست؟! خب این قضیه كه طبیعی است. ولی از آن طرف هم سراغ دارم، چرا، بعضی از افراد، خانواده‌ها هستند كه عمل می‌كنند.

 و اتّفاقا این بنده خدا رفت به این برنامه و دستوری كه به او دادیم عمل كرد. بعد از یك مدّت از او سؤال كردم فلانی خبری از تو نیست، دیگر شكایت نداری!

 گفت: خوب شده!

 گفتم: ببین! دستور اسلام را انجام نمی‌دادی، دستور اسلام این است!

 شما حالا ... شما حالا می‌گویید فرهنگ، بله همین است ... این فرهنگ غیر از خواست طرفین است؟! آن خواستی كه خدا در وجود هر شخص، در كمون و نیاز هر شخص قرار داده، غیر از آن است؟! و اگر انسان به نیاز نرسد از یك جا بیرون می‌زند، یا از اعصابش بیرون می‌زند، یا از كبدش بیرون می‌زند، یا از قلب و سرش بیرون می‌زند. باید به نیاز شخصی رسید. كه این الآن چه نیازی دارد و چه خواستی دارد و چه ... البته خب خواست و نیازی كه خارج از محدوده شرع هم نباشد. ولی دیگر سختگیری ما هم نباشد! ما كاسه داغ‌تر از آش بیاییم و بر آن نیاز سركوب بزنیم!

 اگر در یك جا فرض كنید جلوی یك نیاز را می‌بندیم، در یك جای دیگر باز كنیم، یك مقداری این تعادل و بالانس برقرار شود.

 از یك شخص دیگر كه خودش خیلی مقید و این‌ها نیست پرسیدم علّت موفقیت تو در زندگی چیست؟ من یك چیزهایی شنیده‌ام. خب به اصطلاح ارتباط داریم، ارتباطات تقریبا نزدیك و این‌هاست.

 گفت: علتش این است كه من دو روز یك لباس تن زنم ندیده‌ام تا الان كه بیست و چند سال است ازدواج كرده‌ایم!

 گفت: زائیده بود همین كه روی تخت زایمان در بیمارستان قرار گرفت، كیفش را درآورد خودش را درست كرد! كه شوهرش می‌آید خودش را درست كرده باشد.

 گفتم: این است!

 ببینید روی تخت بیمارستان، بچه‌اش را زائیده، اوّل كاری كه می‌كند كیفش را درمی‌آورد كه وقتی شوهرش كه می‌خواهد بیاید این با قیافه از زایمان درآمدن روبرو نشود. توجّه می‌كنید؟

 این معلوم است در اعماق وجودش برای شوهرش حساب باز كرده. در اعماق، نه در آن لایه‌های ظاهری، برای شوهرش حساب باز كرده، شوهرش هم می‌خواهدش، حق هم دارد! می‌خواهدش.

 خب این كار درست هم انجام می‌دهد. حالا ممكن است چیزهای دیگر داشته باشد، مسائل دیگر و مرض‌های دیگر داشته باشد حالا بماند، ولی این قضیه‌اش درست است، كارش صحیح است.

 دستور همان است كه اسلام گفته. آن جوابی كه دختر خانم به من می‌داد همین جواب جواب امام صادق است، توصیه امام صادق به زندگی است. آن مسیحی انجام می‌دهد مای مسلمان شیعه نمی‌كنیم.

 سوال: آن طرفش هم صادق است كه اگر یك خانمی، احساساتی دارد و در خانه بروز ندهد، قهراً

 بیرون راه پیدا می‌كند، قهراً بیرون خودش را ارائه می‌دهد.

 جواب: باید در خانه باشد. باید در خانه جا برای باز شدن این احساسات باشد. خانه محیط امن است. در محیط امن اگر این انرژی خالی نشود، بالاخره این انرژی دپو شده است، باید یك جای دیگر خالی بشود. خواهی نخواهی هست. حقّش است.

 سوال: یك مخالفتی كه مثلا زن‌ها دارند این است كه می‌گویند مثلا خداوند به ما ظلم كرده است، از آن طرف به مردها اجازه داده، چهارتا زن بتوانند بگیرند، ولی از این طرف برای زن‌ها اجازه نداده است، این یك نوع ظلمی نیست در حق زن‌ها؟ خب اینها احساس زنانگی دارند و حسادت و بعد می‌گویند: خب چرا خداوند با این احساسی كه من دارم آن حكم را برای شما وضع كرده، از آن طرف برای من وضع نكرده. چرا با این شاكله من كه خداوند می‌داند من احساس حسادت دارم، احساس دو بینی دارم ...

 جواب: ببینید صحبت در این است كه این قضیه كه خدا گفته به این شكل، به این معنا نیست كه شما بیایید مسئله را در اینترنت بزنید، همه جا اعلام كنید ... اینها همه شرائط خاصّ خودش را دارد، و ... گفتم كه! باید محیط سنجیده بشود، شرایط نفسانی شخص سنجیده بشود، خصوصیاتش بایستی كه مدّنظر قرار بگیرد، كه محیطی كه می‌خواهد به وجود بیاورد بایستی كه آن محیط را ببیند چه وضعیتی دارد. اگر قرار باشد یك ازدواج مجدّد باشد و بعد بخواهد به آن زن فشار واقع بشود و به سرش بزند آیا این درست است؟! خدا كجا یك همچنین ازدواجی را اجازه داده است كه به ازای دیوانه شدن یك زن دیگر و به ازای به هم ریختن اعصاب یك زن دیگر باشد؟ اینها همه به اصطلاح حساب خودش را دارد، یعنی فقط این نیست كه انسان یك طرف قضیه كه جواز است را ببیند و هزار طرف دیگر و مشكلات و مسائل دیگر و اینها را مدّنظر قرار ندهد. این طور نیست!

 منتها یك قضیه‌گاهی جنبه حكمی دارد و گاهی جنبه حقّی دارد. در جنبه حقّی، انسان می‌تواند از حقّش بگذرد. در جنبه حكمی، و تشخیص بین حكم و حق مشكل است در جنبه حكمی نه، اصلا یك حكمی است، كاری به شرایط و اینها ندارد، این اصل بر اساس وضع یا رفع این قضیه است.

 آن جنبه‌ای كه در اینجا هست، این است كه جواز این تعدّد، برای مرد هست. این جواز تعدّد باید شرایط مناسب خودش را هم داشته باشد و در شرایط مناسب خودش قرار بگیرد.

 فرض كنید كه این شخص باید ببیند كه الآن كه می‌خواهد ازدواج متعدد كند، دردش چیست؟ فرض بكنید كه سادیسم دارد كه این مسئله را می‌خواهد انجام بدهد؟

 بعضی‌ها نسبت به این قضیه سادیسم دارند! یعنی یك نوع عادت غلط و به اصطلاح زشت!

 یك بنده خدایی بود با یك عده‌ای امریكا بود. شما همه می‌شناسید. كه اگر یك شب كسی را می‌آورد خانه‌اش، او اگر فردا دوباره می‌آمد در می‌زد، به او می‌گفت:Who are you ?

 بله! این می‌گفت‌Who are you ? اصلا تو كه هستی؟ من نمی‌شناسمت! توجّه كردید؟ خب این معلوم است كه یك آدمی است كه سادیسم دارد! این یك آدمی است كه وقتی می‌آید با شما حرف می‌زند، اگر زن شما بغلش هست، بیش از شما دارد به زن شما نگاه می‌كند! بنده اینها را می‌شناسم.

 وقتی در یك سوپر ماركت می‌رود یك چیز بخرد، بیش از آنچه به اجناس نگاه كند، به آن فروشنده نگاه می‌كند! بعد اینها می‌آیند، تعدّد را درمی‌آورند، نمی‌دانم جواز متعه را درمی‌آورند، امام صادق این طور فرموده را درمی‌آورند.

 ا!؟ خیلی خب! پس دختر خودت هم پس بفرما دیگر حالا اگر هست برای همه هست دیگر! پس چرا در هزار تا لاك او را قایمش می‌كنی!

 یا این‌كه فرض كنید كه كسی چهره زن حضرت عالی را نبایستی ببیند اما جناب عالی سرتاپای طرف را برانداز هم می‌كنی؟ یك طرفه كه نمی‌شود! بنده اطلاع دارم كه می‌گویم! از خودم نمی‌گویم. درست شد؟

 خب این‌ها افرادی هستند كه از این قضیه اهل سوءاستفاده هستند، یعنی اینكه جایز است. می‌گوید خب حالا جایز است به چه كیفیتی و به چه نحوی و به فلان و این حرفها را چیست؟ اصلا توجّه نمی‌كند. این نحوه جواز انسانیت را ساقط می‌كند و انسان را به یك حیوان تبدیل می‌كند. درست است كه جائز است ولی دیگر طرف انسان نیست. آن شخصی كه با آدم حرف می‌زند و نگاهش به زن آدم است، او دیگر انسان نیست! گرچه دم از اسلام بزند.

 خب البته خب چرا دیگر، تازه این‌افراد باید هم دم از این‌ها بزنند تازه اینگونه افراد باید دم از این مسائل بزنند. این‌ها اینند.

 این‌كه اسلام گفته می‌توانید، یعنی چه؟ یعنی اگر در یك مخمصه درافتادید. یا اینكه در یك ناچاری درافتادید. یا اینكه طرف در یك ناچاری درافتاده، راه برای این قضیه باز است.

 خب فقط قضیه كه مربوط به مرد نیست. ببینم این احساس در زن وجود ندارد؟! حالا از شما سؤال می‌كنم: این زنها كه می‌گویند مطلّقه‌اند و این‌ها. از این‌ها سؤال كنید: شما زن‌ها احساس دارید یا ندارید؟ اگر قرار است تعدّد زوجات نباشد این زنها چكار كنند؟! چكار كنند؟!

 سوال: می‌گویند خدا دارند!

 جواب: خدا دارند؟! خب این خدا چكار می‌كند؟! خب اگر غلمان برایشان بفرستد، خب مشكل حلّ است! خدا هم كه غلمان را گذاشته آن طرف، غلمان هم كه بنده عرض كردم خدمتتان، هیچ خاصیت و بویی ازشان برنمی‌آید، چیزی ندارد. غلمان‌های آنجا هیچ خبری نیست! چكار كنند؟! خب خدا این راه را قرار داده است. خب حالا اگر كسی فرض كنید یك كاری انجام می‌دهد باید داد و بی‌داد كند: آی ایها الناس همه بدانید! شمال، جنوب، شرق، غرب، وسط بدانید كه ما رفتیم فرض كنید یك متعه كردیم! یا یك عیال دوم گرفتیم! این را هم گفته كه جار بزنید؟ در نقّاره امام رضا بزنید؟ نه! نگفته!

 پس اینكه جواز است، روی اساس و مصالح و جریانات و فلان و ... است.

 می‌گفت: ما در دانشگاه از چهارصد تا دختر تست گرفتیم! چهارصد تا دختر در دانشگاه مشهد، كه بیایید به تست‌های ما جواب بدهید، اما جواب درست بدهید. خطّتان هم خطّی باشد كه نفهمیم چه كسی هستید، اسمتان را هم ننویسید. اسمتان را ننویسید، خطتان را هم بردارید كج و معوج كنید كه معلوم نشود چه كسی هستید. ولی جواب ما را درست بدهید، ما می‌خواهیم روی جواب‌ها تحقیق كنیم.

 می‌گفت: هشت تا سؤال دادیم، یكی اش این بود كه: راجع به مسائل جنسی چگونه خود را ارضا می‌كنید؟ می‌گفت از این چهارصد تا، سیصد و نود و شش تا می‌گفتند خود ارضایی می‌كنیم!

 سیصد و نود و شش تا! چهارتایشان گفتند كه نمی‌دانم با كه و فلان و هستیم و ... نه این كه آن ها نداشته باشند و فلان! یعنی موقعی كه نیست و فلان به طور عادی ... خب بفرمایید چه باید كرد؟ این هم تستش! سیصد و نود و شش تا! آن چهار تا هم گفتند: ما می‌رویم بیرون در خیابان یكی را پیدا می‌كنیم! شما چطور می‌توانید نیاز را از افراد بگیرید؟! خب اسلام گذاشته بابا، متعه می‌شود كرد، ازدواج می‌توان كرد، اما لازم نیست كه دیگر داد بزنید! باید خودت هم ببینی، آیا خودت هم نیاز داری؟ آیا برای خودت هم دردسر درست نمی‌شود؟ برای خودت مشكلات پیش نمی‌آید؟ دو دستی بعداً در سرت نمی‌زنی؟ یكی این توان و سعه‌اش را دارد ...

 یكی آمده بود اصرار، اصرار در اصرار ... آدم محترمی هم بود! گفتم آقا جان من اصلًا نمی‌توانم! یعنی من یك نفسی دارم كه از عهده بیش از یكی نمی‌توانم بربیایم. این دو تا داشتن، تعدّد، ذهنم را می‌گیرد، از كارم مرا باز می دارد.

 گفت: من اصلا به شما كاری ندارم! من فقط ماهی یك مرتبه فرض كنید كه ملاقات داشته باشم و بیایم اینجا كتاب‌های شما را تمیز كنم، فلان كنم ...

 گفتم آقا جان! من آدمی نیستم‌كه بتوانم احساس كنم یك طرف دیگر در ناراحتی دارد به سر می‌برد. ممكن است بعضی‌ها بی‌خیال باشند، بنده این طور نیستم! خب مرا چكار می‌كنید؟ اگر این حال من را درست می‌كنی به جای تو سی تا هم می‌گیریم! ولی وقتی كه من در درونم در نفسم نمی‌توانم ببینم شخصی ناراحت است، نه!

 گفت: از كجا می‌دانید ناراحت است؟

 گفتم: مگر می‌شود؟ آخر مگر می‌شود همین‌طور بی‌خیال باشید؟

 چه داری می‌گویی؟ مگر می‌شود تو گرسنه باشی بگویی آقا من هیچی‌ام نیست اصلا اشتها ندارم؟! برو بابا، حكم شرع را نسبت به خودم انجام بدهم بگویم جائز است؟! خب این می‌میرد! من باید بروم دیوانه خانه دیدنش! حدّاقل باید بروم آنجا!

 خب نیست قضیه! خب اسلام نگفته یكی بمیرد! یكی نمی‌دانم به سرش بزند، یكی نمی‌دانم فلان كند به این كیفیت! خب این از آن طرف هم هست، شما فقط یك حكم را نگاه نكنید بقیه احكام را زیر پا بگذارید.

 بله، در عین حال با این حال راه را برای من باز گذاشته كه با این وضع این زن كه داری در این كیفیت جائز نیست، اما در كیفیت‌های دیگر بله! اگر عرضه‌اش را داری! صدایش درنیاید، یك وقت چیز نشود، یك وقت بعد از چند سال دیگر چیز نشود، اگر واقعا این شرایط را داری ... كه همچین شرایطی برای چه كسی هست؟! راه باز است، انتخاب آن راه برای انسان است. با این شرایط، با این وضعیت، با این كیفیت، نخیر! قطعا ما می‌توانیم بگوییم جائز هم نیست! چشم بندی كه نبود! دیدم آقا داشت قلبش می‌ایستاد!

 سوال: توی مطب ما این چند سال زیاد دیده‌ایم خانم‌هایی كه با افسردگی می‌آیند ...

 جواب: این‌ها همه به این مسائل مربوط می‌شود.

 سوال: وحشتناك است اصلا. زندگی‌شان از این رو به آن رو می‌شود.

 جواب: نه آقا، دیوانه ... دیوانه می‌شوند!

 ما شیراز بودیم! رفته بودیم، شیراز با یك عده از رفقا، تعریف كردم برایتان: یك دفعه نشسته بودیم همان روز اول سر حافظ، و همه اینها ایستاده بودند، ما گرفته بودیم نشسته بودیم قشنگ، بعد اینها همه تعجب می‌كردند كه ما چطور گرفتیم نشستیم روی زمین! روی زمین نشسته‌ایم! من هر وقت می‌روم حافظ می‌نشینم روی زمین و الآن مدّتی است كه نرفتیم. دو سال می‌شود.

 دیگر می‌نشینیم روی زمین. این‌زن‌ها، مردها همین‌طور تعجّب می‌كردند، بعد خیلی حالت احترامی به خود می‌گیرند. كه حالا نه تنها كفششان را پایین درآوردند، آمده‌اند نشسته‌اند.

 در همین كه نشسته بودیم داشتیم حمد و انّا انزلناه می‌خواندیم آقا یك دفعه دیدیم:

 حضرت آقا عرض ادب دارم خدمتتان!

 نگاه كردم دیدم یك دخترخانمی است با مانتو و یك حافظ ... یك كتاب دستش است!

 سلام علیكم!

 اجازه می‌فرمایید برایتان یك فال بگیرم!

 گفتم: بفرمایید! آن هم جلوی این همه جمعیت! بفرمایید! بفرمایید! میل خودتان است!

زاهد خلوت نشین دوش به میخانه شد \*\*\* از سر پیمان برفت، با سر پیمانه شد

 خلاصه شروع كرد به خواندن!

 گفتم: كه ما قابل ...

 گفت: نه واقعا شما مصداق این غزلیات حضرت خواجه هستید!

 شروع كرد به لفظ قلم صحبت كردن ...

 از لطفتان من خیلی ممنونم.

 خواهش می‌كنم!

 نگاه كردم دیدم این یك چیزی‌اش می‌شود! این یك چیزی‌اش می‌شود و ...

 آن وقت بقیه هم همین‌طور داشتند نگاه می‌كردند.

 آن وقت گفت: اجازه می‌دهید كه مثلا پیوستش یك شعر دیگر ...

 گفتم: نه، متشكّرم! حالا ... ان‌شاءاللَه موفق باشید!

 گفت: مزاحم حضورتان نمی‌شوم! مزاحم حضورتان نمی‌شوم و گذاشت رفت.

 رفتیم و خلاصه ما رفتیم آن گوشه و ...

 گفت: می‌دانی این كیست؟ این به سرش زده! این به سرش زده و جریانش این است:

 شوهرش را خیلی می‌خواسته، ازدواج كرده، بعد از سه چهار سال و بعد شوهرش رفته یكی دیگر را گرفته و این زده به سرش. هیچ هم فایده نداره و آمده در حافظیه. این در حافظیه بوده، ما یك دفعه دیگر هم دیدیمش.

 دیدیم آن گوشه دارد غذا می‌خورد. غذا هم نمی‌خورد ... یك چیزی اصلا ...

 مدام هم لاغر هم می‌شد. یك حافظ كوچك دستش گرفته بود. این زن دو تا فوق لیسانس داشت! یك فوق لیسانس حقوق، یكی هم ادبیات! می‌گفتند در دانشگاه شیراز نفرِ ممتازی بوده است.

 چقدر واقعا حیف! خب این جائز است؟! به نظر شما این تعدّد زوجات برای شوهر این هست؟! خب زد به سرش دیگر! بعد هم از این طرف خیابان می‌خواست برود اتوبوس زد به او و نمی‌فهمد خب! دیوانه كه نمی‌فهمد ... كه نگاه كند ... اتوبوس زد و بنده خدا را زیر كرد.

 این را آن مسئول حافظیه به من گفت. مسئولش خودش مدّعی است از نوادگان حافظ است.

 بعد رفت زیر اتوبوس ... خیلی دلم سوخت به حالش.

 بعد یك دفعه رفتیم نشسته بودیم كنار، بعد دیدیم آمد دوباره. بعد شروع به سؤال كرد:

 جناب آقای طهرانی! اجازه می‌فرمایید لحظاتی از حضورتان بهره‌مند بشویم؟! یعنی خیلی لفظ قلم حرف می‌زد! لحظاتی از خدمتِ حضور بهره‌مند بشویم و فلان و ...

 یعنی در همان حالت چیزش این رعایت جملات، ادب، فلان، این‌ها را داشت. خیلی برایم جالب بود كه در یك مرتبه اینها را دارند و حفظ می‌كنند. بعد آن وقت می‌گفت. شروع می‌كرد از بقیه گفتن و افراد دیگر و برای آنها هم ارجوزه داشت! برای همه اینهایی كه می‌دید و فال می‌گرفت.

 سوال: در واقع مسببش این شوهر بوده، یعنی از نظر شرعی مجرم هم هست این شوهر؟!

 جواب: خب شاید آن شوهر هم نفهمیده دیگر، بالاخره او هم ...

 سوال: وظیفه آقایان در خانه چطور است؟ چه پوشش، چه رفتار.

 جواب: ببینید مرد هم باید در منزل رعایت همه جوانب را باید بكند. یعنی باید دید در منزل فرض بكنید كه یك وقتی فقط انسان و زنش هست تنها، یك وقتی افراد دیگر هستند، خب این تفاوت می‌كند. آن‌وقت در پوشش، پوشش نباید یك پوشش جلف باشد برای مرد ... از آن طرف ممكن است یك زنی بخواهد كه پوشش مردش در خانه قشنگ باشد و آن نوعی كه می‌خواهد باشد!

 باید بكند! چرا نكند؟! مرد چرا نباید انجام بدهد؟! وقتی كه زن می‌خواهد و مانعی هم ندارد و كسی هم نیست، و چرا نه؟! خب این هم خودش می‌رود جزو نیازها دیگر!

 یعنی همان‌طوری كه مرد توقّع دارد از زن، زن هم از مرد توقّع دارد. اینها طرفینی است دیگر. امّا اگر كس دیگری می‌خواهد باشد، خب پوشش خیلی جلف و اینها درست نیست، صحیح نیست.

 اما اینكه بعضی‌ها می‌گویند همه باید در خانه سفید بپوشند و نمی‌دانم چه كار كنند، نه! این‌ها همه چیزهای من درآوردی است! چیزهای واقعی نیست.

 باید انسان همیشه حدّ اعتدال را نگه دارد. نه خشك باشد، كه افراد از انسان زده بشوند. نه آنقدر ولنگ و باز باشد كه كار از دستش دربیاید كه به هر قسمی بخواهد و به هر كیفیت و به هر قسمی بخواهد، باشد. سعی كند در محیط منزل افراد احساس ضیق و از نظر او ناامنی و این‌ها نكنند ... جا به آنها داده بشود برای بروز فعالیت‌ها و استعدادها و توقّعات و اینها، از آن طرف هم كاملا ولنگ و باز هم خودشان را تصوّر نكنند. این بالانس بین این قضیه، خوب است ملاحظه بشود.

 سوال: این قضیه حضرت زهرا چه شد؟ من به نتیجه نرسیدم.

 جواب: در جریان حضرت زهرا سلام اللَه علیها، آن جنبه به اصطلاح علاقه‌ای كه بین حضرت زهرا و امیرالمؤمنین بوده، یك حالتِ وحدت را اقتضا می‌كرده است. بعد حضرت در یك همچنین وضعیتی و در یك همچنین حالتی، نگران این بود كه آن جنبه وحدت كه بین او و بین حضرت است، از ناحیه امیرالمؤمنین سست بشود، این به خاطر نگرانی آن بوده است. خب حضرت زهرا در آن موقع كه به كمال خود نرسیده بوده‌اند، بله به مراتب كمال و اینها كه نرسیده بودند. ولی این حالت، نه حالتی كه می‌دانسته‌اند ایراد ندارد، اشكال ندارد، چیزی ندارد ... خب چه اشكال دارد، این كه مسئله‌ای نیست.

 لذا همین حضرت زهرا فرض كنید كه اگر شنیدند امیرالمؤمنین در آن قضیه یمامه و اینها كه كنیزی گرفتند، خب گفتند: باید این كار را بكند!

 به آن شخص وقتی آمد گفت می‌خواست فتنه كند حضرت فرمودند باید این كار را بكند، چكار كند؟ علی این كار را نكند چكار كند؟ و خیلی دفاع كرد ... اما خب هنوز به آن حد نرسیده بود، آن جنبه حالت وحدت و آن یك نوع اتّحادی كه خب یك اتّحاد واقعی بود، حضرت در ذهنشان آمد كه نكند به خاطر این كنیز نكند آن جنبه سست بشود، غیر از این چیز نبوده كه مثلا چرا این بخواهد بیاید جا را بگیرد و ...

 سوال: عملا یكی می‌شود در عمل یك اتفاق است.

 جواب: خب ببینید! صورتش یكی است ...

 سوال: خب این كه حضرت زهرا می‌داند!

 جواب: ببینید ممكن است خودِ زن در همان حالات جوانی كه هنوز این دنیا و كثرات و این‌ها نیامده یك همچنین چیزی را داشته باشد ...